

شهادت به حقیقت، با همه زندگی خویش، و قدرت احیاگری آن^۱

۱. تردیدی که درباره مرگ یا زندگی این ملت داشتم، از میان رفت. [...]

۲. در فرهنگ اسلامی ما، - به ویژه شیعه - اصطلاح «حجّت»، بخصوص در اطلاقش به انسان، معنی شگفت، عمیق و کاملاً بدیعی دارد. گمان نمی‌کنم در دیگر فرهنگ‌ها معادلی داشته باشد. یک انسان در یک عصر برای یک مکتب، مذهب، نهضت یا ملت به یک «حجّت» بدل می‌شود. با توجه به معانی‌ای که از ریشه‌ی لغوی این کلمه برمی‌آید، که مفاهیمی است مطلقاً ذهنی و مجرد و از مقوله‌ی مسائل علمی و اصطلاحات صرفاً عقلی و منطقی، تبدیل وجودی انسان به آن، نه تنها از تصعید ذاتی و معراج جوهری انسان در مجالی به وسعت لایتناهی و فراخ‌تر و فراتر از «بودن» و حقیقتی شریف‌تر از آنچه «واقعیت» می‌تواند، خبر می‌دهد، بلکه مسأله «مسئولیت انسانی» و «وضع» و «نقش» شخصیت و امکانات، تعهدات و به طور مشخصی «علّیت فرد» را در جامعه، تاریخ و در سلسله علت و معلول حاکم بر طبیعت و بر انسان، بدیع‌تر و عمیق‌تر و بسیار دقیق‌تر از تمامی فلسفه‌ها و ایدئولوژی‌هایی که از اصالت انسان و مسئولیت فکر، اراده، علم، ادبیات و هنر سخن می‌گویند طرح کرده‌است و من با اینکه به عمق و غنا و تازگی این اصطلاح پی برده‌ام و با شگفتی و حیرت بسیار به این کیمیاگری در جوهر وجودی آدمی می‌اندیشم که در آن «فرد» به «حجّت» بدل می‌شود، تنها امروز بود که به راستی معنای آن را دریافتم و مصداق آن را یافتم.

^۱ از نامه‌ی دکتر شریعتی به علی اصغر حاج سید جوادی، اسفند ماه ۱۳۵۴

۳. قرآن - به خلاف آنچه روشنفکران اهل قیاس می‌پندارند- در متن جهان توحیدی و جهان‌بینی عینی، به انسان اصالتی خدایی می‌بخشد و او را حامل روح خدا، همانند خدا، و بالاخره جانشین خدا در طبیعت مادی می‌نماید. اما آنچه برایم در عین شگفتی مبهم بود، تعبیر حیرت‌انگیز قرآن است از جایگاهی که یک فرد می‌تواند در نردبان تکامل وجودی خویش کسب کند. و این تکامل نه یک تکامل مجرد و منفرد است، بلکه تکامل وی در رابطه با زمانش و با جامعه‌اش و به تعبیر دقیق‌تر، تکامل نقش اجتماعی و رسالت انسانی فرد مقصود است. در این باره است که از امکان تبدیل «فرد» به «جامعه» سخن می‌گوید. شگفتا! فرد از یک سو جانشین خدا می‌شود- در طبیعت - و از سوی دیگر جانشین جامعه - در تاریخ! -

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا [نحل ۱۲۰]

وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا [مائده ۳۲]

چگونه می‌شود؟! در فلسفه می‌فهمیم که فرد با کلی خویش برابر است. اما در انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی، چه ایدئولوژی‌ای بوده است که انسان را در ارزش با تمامی انسان‌ها برابر می‌گیرد، یک فرد را در ارتقاء وجودی و تحمل بار سنگین مسئولیت یک «امت» می‌خواند؟! امروز من پاسخ این سؤال‌ها را دریافتم. دیدم!

۴. شهید در فرهنگی اسلامی - به ویژه در تشیع که تاریخش بر شهادت بنا شده است - هم از نظر لغت و هم معنا خصایصی دارد که به هیچ زبانی ترجمه‌پذیر نیست. معادل آن در فرهنگ غربی - و حتی مسیحیت که تکیه‌گاهش هم خانواده شهادت است - MARTYR است که هم خانواده‌ی MORT به معنای مرگ و فوت و وفات است، اما شهید درست برعکس، به معنای «حیّ و حاضر» است. «مارتیر» یک صفت منفی است. یک صفت

توصیفی و انفعالی (Passif) است. شهید، نه تنها به معنای زنده است، نه تنها به معنای حاضر است در برابر مرده و در برابر غایب از صحنه، که یک صفت فعلی و فاعلی و اثباتی است. گواهی‌دهنده است.

حضرت امیر در بیان فلسفه احکام می‌گوید: «و الجهاد عزّ الاسلام [...] و الشهادات لستظهاراً علی المجاحدات»^۲، جهاد دیگری است، و شهادت دیگر. شهادت یک حکم مستقل است، نه حالتی فردی که بر یک مجاهد ممکن است عارض شود؛ نقش خاص و فلسفه خاص و هدف خاص خویش را دارد. مسأله‌ی کشته شدن نیست، نوعی انتخاب و نوعی عمل است. وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً [بقره ۱۴۳] شما را امتی در وسط زمان و زمین و متن صحنه و میانه درگیری‌ها و رویدادها به حرکات جهان و انسان قرار دادیم تا شما بر مردم شهید باشید و رسول بر شما شهید باشد. جان دادن یکی از اشکال شهادت است، چه کسی از علی شایسته‌تر است تا فلسفه این حکم را تفسیر کند؟

شهادت، رسوایی، افشاگری، روشنگری و پرده‌داری و پیداسازی است، عیان کردن و بیان کردن و برملا کردن و آشکار ساختن تمامی آن چیزهایی که انکار کرده‌اند، به فراموشی سپرده‌اند، و از آن سخن نمی‌گویند، قربانی توطئه سکوت کرده‌اند. کم‌کم می‌خواهند بگویند اساساً چنین چیزی و این جور چیزها وجود ندارد، تا چندی که گذشت نه تنها حرفش را نزنند، که فکرش را هم نکنند. و اندیشه‌ها به هر چیزی و چیزی مشغول باشند، درگیر باشند و سرگرم و سربند باشند، إلا آن فاجعه‌ها که گذشته و می‌گذرد، إلا آن حقیقت‌ها

^۲ خداوند... جهاد را برای ارجمندی اسلام واجب فرمود... و شهادت‌ها [بر حقوق] را برای حمایت [و استیفای] از حقوق انکار شده. (از حکمت ۲۵۲ نهج البلاغه)

که کتمان شده و از یاد می‌رود، إلا آن دردها، نیازها و آرمان‌ها که از عمق اندیشه و احساس و وجدان جامعه ریشه‌کن شده و تلفظش و تصویرش نیز جرم، آن خواست‌ها که انسان بودن انسان بدان است را و پنهانکاران و دسیسه‌بازان و قداره‌بندان و آدم‌خواران همان‌ها را در نفس انسان‌ها و در نفسانیات جامعه‌ی انسانی می‌کشند و این از کشتن انسان و قتل نفس و قتل و عام فجیع‌تر است؛ و «شهادت» را که جهاد حق‌پرست است در عصر نتوانستن‌ها، عصری که حق خلع سلاح است و خلق زبون و پریشان و خو کرده به ظلمت و ظلم و قربانی خاموشی و فراموشی، و لاجرم هر کس پوزه در خاک می‌چرد و سر در آخور فروبرده می‌خورد و نه تنها «چگونه زیستن‌اش» که «چگونه بودن‌اش» او را نیز همچون پالان و افسار بر او بار می‌کنند و چون معتادی که زوال و اضمحلال وجودی خویش را می‌بیند و به آن عادت کرده و تن به مرگ داده است، آزادی و خشم و خروش و رهایی و زندگی و سلامت و سعادت را بر زبان نمی‌آورد و بر خیال نیز نمی‌گذراند.

در چنین امنیت سیاه و آرامش مرگ و سکوت گورستانی که هر وجودی تابوتی شده است و هر روحی جنازه‌ای - و تنها متولّی قبرستان است که گَر و قَر دارد و عساکرش جنازه‌کشان و مرده‌شوران و کفن‌دوزان و گورکنان و لحدتراشان و تلقین‌دهندگان و نماز میّت‌خوانان و گدایان و قاریان و کفتاران - ناگهان یکی نابوتش را بشکند، گورش را برشورد، هستی‌اش را «صور»ی کند و در آن اسرافیل وار بدمد و فریادی در سکوت مرگ برکشد و روح را فراخواند و نام زندگی را بر زبان آورد... شهید است.

ناودان آبش نمی‌آید به کار	آسمان شو، ابر شو، باران بیار
ناودان همسایه در جنگ آورد	آب باران باغ صدرنگ آورد
رستخیزی کن تو پیش از رستخیز	هان که اسرافیل عصری ای عزیز

او، چه بمیرد و چه زنده ماند، شهید است و من امروز معنای شگفت و شکوهمند این توصیف پیامبر را از یک صحابی‌اش دانستم که گفت: « هر کس دوست دارد در چهره‌ی شهیدی که زنده بر خاک گام برمی‌دارد بنگرد، در چهره‌ی وی بنگرد! »

۵. و نیز امروز دانستم که «افضل الجهاد...» چیست و چرا؟ امروز رمق به دست و پایم آمد، نه تنها دلگرم که پشت گرم شدم؛ احساس می‌کنم که دیگر تنها و بی‌کس و غریب زندگی نمی‌کنیم، و گمنام و خاموش و پنهان نخواهیم مرد [...].